نتوانستادنی بعد ایستادنی و یاری میدهم یاری دادنی بعد یاری دادنی
سعود بالضم نیک بخت شدن و نیک بختان جمع سعد سعید نیکبخت ساعد
بازوی مردم و بال مرغ جمع وی سواعد و نیز سواعد مجاری آب سوی جوی و دریا
و مجاری مغز استخوان سعند بالضم بستانی جند خرم و دلکش و مکانی پر درخت
میوه دار بسیم قند سفاد بالکسر برجستن نر بر ماده سفود بالفتح و تشدید فا سیخ
که آنرا باب زن گویند سمود بالضم سربلند شدن از تکبر و بالا شدن و کوشیدن
ستور در رفتن و بازی کردن سماد بالفتح سرکین بخاکستر آمیخته که زمین را بدان
بلند آیند سمند بالفتح اسب معروف واین در اصل فارسی است سند
بالفتح شهریست بلک باجه و بالکسر نام ملکیست و نام مردم آن ملک سندی واحد
و جو نیست بزرگ بسند و ناحیه ایست باندلس و شهر بمغرب و سند بفارسی اجرا
نزاده و قافیه معیوب و بفتحتین تکیه گاه و آنچه پشت بوی گذارند و دامن کوه و
و بلندی چیزی سنود بالضم پشت دادن بچیزی سناد بالکسر شتر ماده قوی بیکر
و اختلاف حرف ردف یعنی حرف اقبل حرف روی بحرکت و بغیر آن در شعر
و بفارسی آنرا اسناد گویند سود بالضم بمعنوای چیزهای سیاه جمع سودا اسود
بالضم و سکون همزه و فتح دال اول بمعنوای سواد بالفتح سیاهی رنگ سیاه و شخصی که
از دور چون سیاهی بنظر آید و مال بسیار و مواشی و عدد بسیار از هر چیز و اکثر مردم و
و دانه دل که آنرا سویدا گویند و دهسای حوالی شهر و بالکسر نهانی گفتن و نهان داشتن
و بالضم بیماریست که گوسفند را میشود سهاد بالضم بیداری سهد بفتحتین بیدار شدن
و بفتحتین کم خواب و بالکسر گرگ و شیر درنده سیّد بالفتح و تشدید یاء مکسوره بمعنوای
و بزرگ سال و بدین معنی بالکسر و فتح یا نیز آمده ساید بمعنی سید یعنی بمعنوای یا اگر
نادون باشند مع الذال سمید بالفتح نان سفید و بدال مهمله نیز آمده مع الواو سوس

بالضم وسکون

١٦

بالضم و سکون همزه پس خورده و پس مانده سائر باقی و جمع و سیر کننده سبر بالکسر
دشمنی کردن و دشنام دادن و بالفتح میل جراحت و جز آن فرو بردن تا غور آن
معلوم شود و آزمودن و شکل و صورت و جمال و رنگ و اصل چیزی و رنگ
و بدین معنی چهار معنی بکسر نیز آمده سبار بالکسر میلی که بآن عمق جراحت معلوم کنند
و آنرا بسیار نیز گویند سابور نام پادشاهیست معرب شاپور و شهریست بفارس و نام
شخصی است ستر بالفتح پوشیدن و بالکسر پرده و پوشش استار و ستور جمع
و خوف و حیا و بفتحتین سپر پوشیده شده و پرهیزکار ساتر پوشنده ستار
بالکسر پرده و نام کوهی و نام جائی و بالفتح و تشدید تا بسیار پوشنده و نامیست از نا
مهای حق تعالی سانور نام یکی از سحره فرعون که بحضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند
سجر گرم کردن تنور و پر کردن جوی از آب و ریختن آب در گلوی کسی و
و نالیدن شتر ماده و بفتحتین سرخی که بسفیدی چشم آمیخته باشد سجیر دوست
برگزیده سجور بالضم بالمد شتر ماده که از بچه جدا شود و بالفتح آنچه تنور را بدان
گرم کنند ساجر جائی که آب سیل او را پر کرده باشد و آبیست بهامه ساجور چوبی که
بر گردن سگ بندند و صاحب صحاح گوید ساجور نام جائی است و چوبی که بر گردن سگ
بندند تا بوقت انگور از دیوار رزبانان نتواند آمد سحر بالکسر افسون و جادوی کردن
و دانستن و فریفتن و بیمار کردن و هر چیز که دریافت آن لطیف باشد و باریک و بالضم
اول و بالفتح والضم و بفتحتین شش و بالای شکم که بحلقوم و شش پیوسته است و بفتحتین و ز
مان پیش از صبح و سفیدی که بالای سیاهی ظاهر شود و طرف هر چیز اسحار جمع سحور
بالفتح طعام سحری سخر بالفتح و بفتحتین و بضمتین فسوس کردن سدر بالکسر درخت کنار
سدره واحد و بفتحتین حیران شدن و خیره گی چشم از گرما در بیا و بالفتح و بکسر دال آنکه
در نگرد چشم او خیره گردد در دریا سادر سراسیمه و آنکه باک ندارد از چیزی و ستم سدیر

Copyright © King Saud University